

# رمان

## مجله‌ای دیجیتالی



### «روشنایی در روزگار تیرگی»

م. شعیبی - سردبیر رخشید

رخشید زاده نیاز است؛ نیازی برای بازگشت به بُن، اندیشه خردمند، فرهنگ، و هویت ایران. رخشید، کوششی است برای بازشناساندن فرهنگ راستین میهنمان ایران؛ فرهنگی که همواره نشان داده، توانایی غلبه‌گی بر هر فرهنگ بیگانه دیگری را دارد. فرهنگ ایرانی، از نگاه من، پرنده‌ای است افسانه‌ای، ققنوسی است که در زمانه های گوناگون به مردمان خود و بیگانگان، نشان داده که می‌تواند باز زنده شود. ما، نسل میانه‌ایم؛ در میانه گذشته‌ای باشکوه و آینده‌ای که بایستی ساخته شود هستیم و رخشید، نخستین بال زدن‌های ققنوس فرهنگ ایران، در این روزگار است. ما برای یاری در باز زادگی فرهنگ میهنمان، بایستی گام برداریم. و نخستین گام، آگاهی است

به یاد «دکتر اسماعیل حمید» 1404-1358 2538-2584

سخن گفتن درباره او، می‌تواند کتاب‌هایی از نوشه شود. او بی‌بزرگنمایی، برای نسل‌ها پدرانگی کرد و دلسوزانه مایه گذاشت. ذهن حسابگرش را با دل آموزگارش درآمیخته بود؛ به همان اندازه‌ای دقیق بود که مهربان. آنقدری دقیق بود که بنیانی بنا کند که حتی برای سالیان پس از رفتنش، استوار بماند و از یاد و نامش، همواره به نیکی یاد شود رفتنش ناگهانی بود؛ ولی رد گام‌هایش در منش شاگردان و خاطره همگانی جامعه علمی-ورزشی زادگاهش، که خود از بنیان گذاران آن است، جاوید خواهد ماند. رخشید، نخستین شماره خود را به پاس ارج به او و به یاداو، با جمله‌ای که همواره در راستایش می‌کوشید، منتشر می‌کند: «باشد که آیندگان، ادامه دهنده این مسیر باشند».

## گفتار اندیشه: «ریشه‌های دماوند، در برابر بادهای بی‌ریشه»

در سرزمینی که کوه‌های استواری چون دماوند ریشه در خاکش دارند، مردمان نمی‌باشند با هر باد رهگذری، به سوئی خمیده شوند. فرهنگ راستین ایران نیز همان کوه است؛ همواره پابرجا، از درون روشن و جاویدان از تاریخ. ریشه‌های ما ایرانیان، در سنگ‌های دماوند نهفته؛ در سختی‌شان، در پایداری و در خردِ ژرفشان. از دیرباز، این ریشه‌ها هویت ما را جاوید نگه داشته‌اند، هرگاهی که بادهای بی‌ریشه از هر سو و زیده و کوشیده‌اند خاک ما را از ما بربایند. باد همیشه مدعی آوردن پیام‌های نوین است؛ با بلغور و اژگان فریبنده و شعارهای برابری و پیمان‌های پوشالی؛ ولی آن‌گاه که می‌وزد، تنها غبار بر می‌خیزد و ریشه‌ها را می‌آزماید. نیاکان ما، همواره مردمانی بوده‌اند که بارها در برابر این بادها ایستاده و هر بار، پس از هر تندباد، از دل خاک ما، سبزه ای نو روییده است. ما نیز می‌باشند این چنین مردمانی باشیم؛ این در خون ریشه‌های دماوندمان از شعار و هیاهو «نیستند»؛ از اندیشه، خرد (اورمزد) و مصوع‌ها، در دل روایت شکار بهرام گور و ستایش از دلاوری‌های ایرانیان، ماست. ریشه‌های دهنه‌های کهن، به جای «کرگ ژیان»، واژه «شیر ژیان» به کار رفته است، که هر دو به نمادی از وحشی‌گری و قدرت اشاره دارند. این نویسه‌ها در برخی نسخه‌های کهن، به جای «کرگ ژیان»، واژه «شیر ژیان» به کار مهربرآمدند. از باور به خرد، از ایمان و وفاداری به میهن، از پیوند ژرف میان مردمی و سرزمینیش. این ریشه‌ها، گرچه زیرخاک، ولی چون شاهرگ‌هایی پر نبض، همیشه نوید زندگی می‌دهند. هر نسلی که بر می‌خیزد، می‌باشد خاک را بشکافد و ریشه‌ها را از نو بشناسد. فرهنگ بی‌ریشه همیشه با تقلید آغاز می‌شود؛ با فراموشی زبان خویش، با دگرپنداشی بیجا، با ستایش بی‌مایگی. و چنین فرهنگی، دیر یا زود، در نخستین تندباد زمانه، از جا کنده می‌شود. اما فرهنگ ریشه‌دار، فرهنگ سرو کاشمر، حتی اگر خم شود، نمی‌شکند؛ زیرا از زمین خویش نیرو می‌گیرد، نه از باد بیگانه. در روزگاری که بسیاری از دل‌ها در پی بادند و نه در پی کوه، خویشکاری ما بازگشت به ریشه‌های است؛ به همان سنگ سختی که نیاکانمان بر آن تکیه زدند؛ به همان روشنایی که از دل تاریکی‌شان سر برآورد و نوری که بر آن تاریکی، زشتی و پلیدی چیره شد. رخشید، از دل همان ریشه‌ها بر می‌خیزد؛ نشانه‌ای کوچک از کوهی بزرگ. باشد که آیندگان، پاسدار این ریشه‌ها باشند، نه پیرو بادهای بی‌ریشه. نور بر تاریکی پیروز است.

م. شعیبی

## هنر نزد ایرانیان: کاوشی در بیت مشهور فردوسی و ریشه‌های غرور ملی

نویسنده: م. حزبائی‌پور، دبیر بخش شعرگزینی در ادبیات حماسی پارسی، جایی که فردوسی توسعه با قلم خویش، هویت جمعی ایرانیان را در قالب هزاران بیت جاودانه می‌سازد، بیتی هچون شمعی فروزان می‌درخشد. او تنها شجاعت و مردانگی را نمی‌ستاید؛ او مرزهای هویتی یک ملت را ترسیم می‌کند. این بیت، از بخش «پادشاهی بهرام گور» در شاهنامه، چنین است:

هنر نیز ز ایرانیان است و بس  
ندارند کرگ ژیان را به کس

در برخی نسخه‌های کهن، به جای «کرگ ژیان»، واژه «شیر ژیان» به کار رفته است، که هر دو به نمادی از وحشی‌گری و قدرت اشاره دارند. این مصوع‌ها، در دل روایت شکار بهرام گور و ستایش از دلاوری‌های ایرانیان، تنها یک توصیف حماسی نیست؛ این مصوع‌ها مانیفستی فرهنگی است که مهربرآمدند. از باور به خرد، از ایمان و وفاداری به میهن، از پیوند ژرف میان مردمی و سرزمینیش. این ریشه‌ها، گرچه زیرخاک، ولی چون شاهرگ‌هایی پر نبض، همیشه نوید زندگی می‌دهند. هر نسلی که بر می‌خیزد، می‌باشد خاک را بشکافد و ریشه‌ها را از نو بشناسد. فرهنگ بی‌ریشه همیشه با تقلید آغاز می‌شود؛ با فراموشی زبان خویش، با دگرپنداشی بیجا، با ستایش بی‌مایگی. و چنین فرهنگی، دیر یا زود، در نخستین تندباد زمانه، از جا کنده می‌شود. اما فرهنگ ریشه‌دار، فرهنگ سرو کاشمر،

حتی اگر خم شود، نمی‌شکند؛ زیرا از زمین خویش نیرو می‌گیرد، نه از باد بیگانه. در روزگاری که بسیاری از دل‌ها در پی بادند و نه در پی کوه، خویشکاری ما بازگشت به ریشه‌های است؛ به همان سنگ سختی که نیاکانمان بر آن تکیه زدند؛ به همان روشنایی که از دل تاریکی‌شان سر برآورد و نوری که بر آن تاریکی، زشتی و پلیدی چیره شد. رخشید، از دل همان ریشه‌ها بر می‌خیزد؛ نشانه‌ای کوچک از کوهی بزرگ. باشد که آیندگان، پاسدار این ریشه‌ها باشند، نه پیرو بادهای بی‌ریشه.

